• دریافت ۸۹/۱۰/۲۹
• تأیید ۹۰/۵/۲۹

واکاوی مفهوم شعر
با نظر به دیدگاه حازم القرطاجنی

دکتر سید محمد باقر حسینی*
دکتر احمدرضا حیدریان شهری**

چکیده

تعریف دقیق شعر و بیان چیستی و ماهیت آن با وجود تمام تلاش‌هایی که تا کنون در این باره صورت گرفته، هنوز به نتیجه‌ای قطعی و مسلّم نرسیده‌است؛ از افلاطون و ارسطو گرفته تا فلاسفه، ناقدان و ادیبان پس از آنان هر یک به نحوی کوشیده‌اند تا تعریفی جامع از شعر به دست دهند؛ شاعران، ادیبان و ناقدان گوناگون، دربارهٔ خاستگاه شعر و ماهیت آن، هدف شعر، زبان و تصویر شعر، کارکرد شعر و عوامل مؤثر در سرودن آن، خیال‌انگیز بودن یا نبودن آن و کاذب یا صادق بودنش، دیدگاه‌های گوناگونی را ارائه کرده‌اند که هر یک جای بحث و بررسی دارد.

نگارندگان در این جستار خواهند کوشید تا در آغاز پس از معرفی شعر در بستر بافت‌های گوناگون تاریخی، فلسفی و ادبی که آن را فرا گرفته است، چکیده‌ای از آراء تنی چند از صاحب‌نظران و ناقدان غربی –نظر به این‌که در وضع و تدوین اصول و قوانین شعر، پیشگام بودند و پس از آن نیز، تأثیری غیرقابل انکار بر رخدادهای این حوزه داشتند– را ارائه نمایند و پس از آن دیدگاه ناقدان، ادیبان و فیلسوفان برجستهٔ عربی را دربارهٔ شعر بیان نمایند و در ادامه پس از گذری کوتاه به زندگی حازم القرطاجنی به بیان چیستی و ماهیت شعر، منشأ و خاستگاه شعر، کارکرد شعر و تصویر شعری با تکیه بر دیدگاه او بپردازند و آراء و نظریات او را در باب شعر مورد واکاوی قرار دهند.

کلید واژه‌ها:
شعر، تصویر شعری، خیال، حازم القرطاجنی.

* دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد hosseinismb@yahoo.com
** استادیار دانشگاه فردوسی مشهد Ahmad-Shahri2000@yahoo.com

مقدمه

شعر با زندگی نوع بشر پیوندی دیرینه دارد و با گذار انسان از مراحل تـاریخی متفـاوت و تجربـهٔ شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی گوناگون، مفهوم شعر نیز تغییر می‌یابد و نظر به این که شعر مولود ذهن و زبان بدوی انسان و تجسم خیال آدمی اسـت، از بعـد تـاریخی پـیش از نثـر قـرار می‌گیرد و مانند نقاشی و بسیاری دیگر از گونه‌های هنر که در آغاز به شکلی خیالی و اسـاطیری پدیدار می‌گشتند، شعر نیز در آغاز، رنگی ماورائی داشت و با افسون افسانه‌ها و اسـاطیر و جهـان متافیزیک پیوند می‌خورد و به‌تدریج تصـویرگر اسـطوره و ذوب شـدن در تجربـه و دگرگـونی و بازآفرینی آن بود؛ در هر دورهٔ ادبی، برداشت‌های خاصی از شعر به‌وجود آمده‌انـد و مکاتـب ادبـی جدیدی، ظهور می‌کنند که این امر نشان دهندهٔ تداوم اختلاف نظر دربارهٔ مفهوم شعر است و بـه همین علت است که ناقدان همواره در تعریف شعر و بیان ماهیت آن با یکدیگر، اخـتلاف نظـر داشته‌اند.

افلاطون، تنها، گونه‌ای الهام شعری همسو با آرمان‌شهر خیالی خـویش را کـه مایـهٔ ایجـاد نوعی احساس بی‌خودی صوفیانه گردد و ستایش‌گر خصال نیک انسانی باشـد، شـعر بـه معنـای حقیقی کلمه می‌دانست و جز آن، کار شعر را توصیف و تعریـف حالـت‌هـایی مـی‌دانسـت کـه از شهوت و غضب ناشی شده‌است و از همین رو، آن را سبب ضعف عقل و غلبـهٔ شـهوات معرّفـی کرده، شاعران را از آرمان شهر خیالی خویش طرد کرده، شـعر را مایـهٔ گمراهـی مـردم و فسـاد اخلاق جوانان می‌دانست.

ارسطو نیز گرچه مانند افلاطون بر هدف تربیتی و رسالت اجتماعی شعر، تأکید می‌نمود و آن را از نیازهای اساسی جامعه و از لوازم تمدّن می‌دانست ولی برخلاف استاد خویش که بـا بینشـی فیلسوفانه به شعر می‌نگریست، از منظری فنی بدان نظر داشت و اهمیـت چنـدانی بـرای الهـام شعری قائل نبود بلکه وی ماهیت و حقیقت وجودی شعر را بازآفرینی و محاکـات عـالم طبیعـت می‌دانست؛ وی در بیان ویژگی‌های شعر در بوطیقای خود توضیح داده است که وضوح و روشنی کلام و دوری آن از سستی و بی‌ارزشی و به‌کارگیری واژگان متفـاوت بـا معمـول، از مهـم‌تـرین ویژگی‌های سخن شاعرانه است؛ از دیدگاه او تنها وجود وزن سبب نمی‌گردد که ما نام شعر را بر هر سخن دارای وزنی اطلاق کنیم بلکه مهم در شعر، وجود عنصر خیـال و بازنمـایی دیگرگونـهٔ پدیده‌های جهان طبیعت است.(بدوی ۱۹۵۳: ۶).

ارسطو بر این باور بود که هرگونه هنر و فن مبتنـی بـر بازنمـایی و تقلیـد بایـد دارای یـک

موضوع باشد و بدین ترتیب شاعر نیز باید به هنگام آفرینش شعری، وحدت ارگانیک را در اثر خود لحاظ نماید در حالی که این پدیده برای ناقدان قدیم عرب ناشناخته بود و بیش‌تر آنان، اجزای مختلف یک قصیده را به شکل جدا و مستقل از یکدیگر مورد توجه قرار می‌دادند و یکی از علت‌های غنایی بودن شعر قدیم عرب نیز برخاسته از این گونه نگرش آنان به قصیده بود؛ آنان شعر را از یک‌سو زاییدهٔ اندیشه و تفکر سرایندهٔ آن می‌دانستند و از سوی دیگر آن را با گونه‌ای الهام و نیرویی ماورائی و قدسی مرتبط می‌ساختند و به‌طور کلی بیش‌تر ناقدان قدیم عرب در تعریف شعر بر این باور بودند که عناصر اصلی سازندهٔ شعر، الفاظ، اوزان و قوافی هستند. چنان‌که جاحظ[۱] در توضیح معانی به‌کار رفته در شعر و بیان ماهیت آن می‌گوید: «والمعانی مطروحة فی الطریق، یعرفها العجمیُّ و العربی و البدویّ و القرویّ و إنّما الشأن فیه فی إقامة الوزن و تمییز اللّفظ و سهولة المخرج و فی صحّة الطبع و جودة السّبک فإنّما الشعر صناعة و ضربٌ من الصبغ و جنسٌ من التّصویر.»(الجاحظ ۱۹۶۹: ۳/۱۳۱) یعنی از نظر او، ماهیت شعر، در معانی موجود نیست بلکه در وجود وزن، تشخیص الفاظ و تلفظ آسان، سلامت طبع ونیکویی اسلوب است.

آمدی[۲] در تعریف شعر می‌گوید: صنعت شعر و دیگر صنعت‌ها، تنها به‌وسیلهٔ چیزهای خاصّی، مستحکم و نیکو می‌گردند که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از: ابزار خوب، چینش درست، رسیدن به هدف مورد نظر و داشتن پایانی نیکو(الآمدی، ۱۹۵۹: ۳۸۲)؛ چنانکه ابوهلال[۳] می‌گوید: هنگام سرودن شعر، معانی مورد نظر را به خاطر آور و به دنبال وزن و قافیه‌ای مناسب باش و پس از سرودن، در شعر خویش، بازنگری کن.(العسکری، ۱۹۵۲: ۱۳۳). ابن طباطبا[۴] نیز دربارهٔ ماهیت شعر می‌گوید: شعر، سخنی است منظوم که به‌وسیلهٔ خصوصیت نظم از سخنان منثوری که مردم در گفت‌وگوهای خود به‌کار می‌گیرند جدا و متمایز می‌گردد و اگر شعر از این ویژگی روی بر تابد گوش‌ها آن را ناخوش می‌دارند و ذوق از آن متنفّر می‌گردد.(ابن طباطبا العلوی ۱۹۸۲: ۹).

اما ناقدان متأخرتر عرب در تعریف شعر، بیش‌تر به تعریف ارسطویی آن گرایش یافتند که به زعم برخی محققان این امر تحت تأثیر آشنایی با آثار یونانی و به‌ویژه نوشته‌های ارسطو و ترجمه و تلخیص آن‌ها توسط فیلسوفانی مانند ابن سینا، فارابی، ابن رشد و.. می‌باشد؛ چنان‌که فارابی متأثّر از ارسطو در تعریف شعر چنین می‌گوید: «هی التی مِن شأنها أن تؤلف من أشیاء محاکیهٔ للأمر الذی فیه القول»(الفارابی، ۱۹۷۱: ۱۷۳). یعنی وی نیز مانند ارسطو محاکات را مهم‌ترین عنصر سازندهٔ شعر می‌داند که این دیدگاه او نسبت به شعر و این‌که شعر را عبارت از محاکات

می‌داند، از نگاه وی به شعر به عنوان یکی از شعبه‌های فرعی منطق جدا نیست زیرا آن‌چه حائل و ممیز میان شعر و دیگر انواع سخن است، تکیهٔ شعر بر محاکات و مطرح شدن آن به عنوان یک گفتار تشبیهی است.

فارابی میان هنر شاعری و دیگر هنرهای متّکی بر محاکات مانند نقّاشی و تصویر پردازی، کنده‌کاری و مجسّمه‌سازی تفاوت گذاشته و عامل تمایز هر یک از آن‌ها را از شعر، «زبان شعری» و «محاکات به‌کاررفته در آن» می‌داند؛ وی دربارهٔ هماهنگی شعر و نقّاشی می‌گوید: نقّاشی، رنگ‌ها را و شعر، سخن و گفتار را به خدمت می‌گیرد و اگر چه مادّهٔ هر یک متفاوت است ولی در شکل، کارکرد و مقصود و غرض با یکدیگر هماهنگ هستند. (بدوی ۱۹۵۳: ۱۵۸).

ابن سینا نیز بدین نکته اشاره کرده است که شاعر و نقّاش هر دو محاکات می‌کنند ولی تفاوت نظر ابن سینا با فارابی در این است که وی نیز مانند ارسطو بر این باور است که تمام هنرها از ادبیات گرفته تا موسیقی، نقّاشی، رقص و ... اساسشان، محاکات است و آن‌چه جدا کنندهٔ این هنرها از یکدیگر است: «ابزار و وسیلهٔ محاکات» است. بر خلاف فارابی، ابن سینا محاکات در شعر را تنها در لفظ یا زبان نمی‌داند بلکه وی معتقد است محاکات می‌تواند در سخن و کلام، لحن (آهنگ) و وزن باشد و یا فقط در کلام و وزن و یا فقط در آهنگ و لحن (ابن سینا، ۱۹۶۶: ۳۲). وی در تعریف شعر می‌گوید: «إنّ الشعر هو کلام مخیّل مؤلّف من أقوال موزونة متساوية و عند العرب مقفّاة .... لانظر للمنطقی فی شیءٍ مِن ذلک إلّا فی کونه کلاماً مخیّلاً»(همان: ۲۳)

در این تعریف، ابن سینا، خیال‌انگیز بودن را به عنوان نخستین و شاید اصلی‌ترین عنصر سازندهٔ شعر ذکر کرده و وزن را نیز از ویژگی‌های آن می‌داند ولی قافیه را تنها در شعر عربی، جزء عناصر شعر می‌شمارد که ما این توضیح را در باب قافیه، در دیدگاه حازم القرطاجنی نیز شاهد هستیم.(القرطاجنی ۱۹۶۶: ۱۲۳).

از همین روست که شاعر اندلسی، ابن خفاجه[۵] در تعریف شعر می‌گوید: شعر از معنی و لفظ و عروض و حرف روی تشکیل شده است و هدف در شعر، تخییل و خیال‌پردازی است (ابن خفاجه ۱۹۷۲: ۹-۸) و سجلماسی[۶] نیز مانند ابن خفاجه گوهر اصلی شعر و صنعت شعری را، خیال می‌داند و از نظر او اساساً شعر مبتنی بر مفهوم تخییل است (السجلماسی ۱۹۸۰: ۲۱۸) و شایان توجه است که ابن‌اثیر[۷]، از شعر به عنوان تجربه یاد کرده است وی قدیم‌ترین کسی است که در کتاب «الإستدراک» از ارتباط شعر و تجربه سخن گفته‌است. (شفیعی کدکنی ۱۳۸۵: ۲۰).

اگر این دیدگاه‌ها و نظر دیگر ناقدان برجستهٔ عرب را در بارهٔ شعر و ماهیت آن، به دقّت مورد بررسی قرار دهیم، به نظر می‌رسد ادیبان و ناقدان عرب در بیان ماهیت شعر و به هنگام تعریف آن، چند موضع متفاوت اتّخاذ کرده‌اند که عبارت‌اند از:

۱- موضع افرادی مانند جاحظ و ابن طباطبا که کوشیده‌اند تا میان الفاظ شعر و معانی آن، پیوندی شبیه ارتباط میان دالّ و مدلول ایجاد نمایند و ثابت کنند که بی‌گمان، هر لفظی را معنایی است. این افراد در بیان تفاوت میان شعر و نثر، تنها به تفاوت شکلی اشاره کرده‌اند چنان که اصمعی[۸] در تعریف شعر می‌گوید: «ما قلَّ لفظه و سَهُلَ و دقَّ معناه و لَطُف و الذی إذا سمعتَه ظنَنتَ أنّک تناله فإذا حاولته وجدته بعیداً و ما عدا ذلک فهو کلامٌ منظوم»(الخطیب، ۱۹۸۶: ۷۲).

۲- موضع افرادی مانند قدامة ابن جعفر[۹]، ابوهلال عسکری، آمدی و ... که متّهم به تأثیرپذیری از ارسطو هستند. بیش‌تر این افراد، بر شعر به معنای لغوی آن یعنی به معنای «ساختن سخن موزون» تأکید دارند؛ اگرچه این دسته تا حدود زیادی به فهم حقیقی معنای شعر نزدیک شده‌اند ولی باز هم مراد ارسطو را در تعریف شعر، کامل نفهمیده‌اند؛ آن‌چه در دیدگاه این افراد شایان توجه است به کارگیری واژهٔ «صنعت» دربارهٔ شعر است که به نظر می‌رسد ریشه در واژهٔ یونانی «poien» به معنای ساختن و آفریدن داشته باشد زیرا شعر در زبان عربی چه به معنای دانستن باشد یا به معنای احساس و یا تغییر یافتهٔ واژهٔ عبری «شیر» هیچ یک بر ساختن و آفریدن دلالت ندارند.

۳- موضع افرادی که مدار شعر را احساس دانسته‌اند. از جملهٔ این افراد که شاید متأثّر از سخنان ارسطو دربارهٔ رابطهٔ خیال با احساس بوده‌باشد، می‌توان به ابن‌وهب[۱۰] اشاره کرد که در بیان ویژگی‌های شاعر چنین می‌گوید: «و لا یستحقّ الشّاعر هذا الإسم حتّی یأتی بما لایشعرُ غیره» (همان: ۶۳) و البته برخی اشاره کرده‌اند که «عاطفه یا شعور و احساس نامیدن شعر، دقیق نیست زیرا عاطفه در شعر، نقش جزئی دارد.» (غریّب ۱۳۷۸: ۱۲۱)

۴- موضع ناقدانی مانند قاضی جرجانی[۱۱] که شعر از نظر آنان همان معنایی را که عرب برای فعل ماضی و مضارع شَعَرَ، یشعُرُ و لَیتَ شِعری به‌کار می‌برد در بردارد و از این‌رو این افراد هنگام تعریف شعر به رایج بودن لفظ شعر نزد عرب‌ها به معنی علم و دانستن تأکید کرده‌اند بدون آن که دربارهٔ خیال یا محاکات سخنی به میان آورند.

۵- موضع ناقدانی که با وجود عدم تأثیرپذیری از ادب و نقد یونانی، توانسته‌اند میان شعر و

نظم تفاوت قائل شوند و ویژگی‌های مختصّ هر یک را مشخّص نمایند. افرادی مانند ابن‌اثیر که از قدیمی‌ترین کسانی است که در کتاب «الإستدراک» از شعر با عنوان «تجربه» یاد کرده‌است.

۶- موضع فیلسوفانی مانند ابن‌سینا و فارابی و ناقدانی مانند ابن‌خفاجه، سجلماسی و حازم القرطاجنی که در تعریف شعر بر عناصری مانند خیال، وزن و قافیه تکیه کرده‌اند به‌ویژه حازم که با تلفیق تلاش‌های مذکور و بیان دقیق و مستقل چیستی و ماهیت شعر، منشأ و خاستگاه شعر، تصویر شعری، کارکرد آن و مطرح ساختن موضوعاتی نظیر صدق و کذب در بیان تفاوت شعر و خطابه و ... کوشیده‌است در تعریف شعر، دیدگاه جدیدی ارائه نماید.

زندگی حازم القرطاجنی

حازم القرطاجنی(۶۸۴-۶۰۸) در شهر قرطاجنهٔ اندلس در خانواده‌ای ثروتمند و دانش‌دوست چشم به جهان گشود و از آن‌جاکه تحت سرپرستی پدری فقیه و قاضی قرار داشت، تربیت دینی با روحش عجین گشت و رنگ و بوی فقه بر اندیشه و آثار او غالب گردید.

پس از مرگ پدر به تونس رفت و در سرایی که امیر زکریا بن یحیی برای علما و دانشمندان ساخته بود اقامت گزید، وی تا پایان عمر در تونس باقی ماند و زندگی خویش را با کار در دیوان نویسندگی و برپایی کلاس‌های درس به‌سرآورد و با نوشتن کتاب *منهاج البلغاء و سراج الأدباء* در حوزهٔ بلاغت و نقد، به پیش‌گامان نقد و بلاغت در مغرب عربی پیوست. دربارهٔ زندگی شخصی حازم و این که آیا وی ازدواج کرده و فرزندانی داشته و اگر این‌گونه بوده چند فرزند داشته و یا همسری اختیار نکرده‌است و تا آخر عمر، زندگی خویش را با پژوهش و تحقیق به‌سر آورده‌است و نیز دربارهٔ فرجام زندگی‌اش اطّلاعی در دست نیست جز آن مقدار که محمّد محمّد ابوموسی در تقریب *منهاج البلغاء*، به شکل بسیار کوتاه و مختصر در نیم سطر اشاره کرده است: «و یترجّحُ أنّه کانَ مِن غَیر زوج و لم یعرف أنّه ولد له».(ابوموسی، ۲۰۰۶: ۴).

دیدگاه حازم دربارهٔ چیستی و ماهیت شعر

حازم القرطاجنی در کتاب نقدی خود با عنوان *منهاج البلغاء و سراج الأدباء* در فصلی تحت عنوان «معرف دالّ علی المعرفة بماهیة الشعر و حقیقته» (فصلی در شناخت ماهیت و گوهر شعر)،

دربارهٔ شعر چنین می‌گوید:

«الشعر کلامٌ موزونٌ مقفّی من شأنه أن یحبّب إلی النفس ما قصد تحبیبه إلیها و یکّره إلیها ما قصد تکریهه لتحمل بذلک علی طلبه أو الهرب منه بما یتضمّن من حسن تخییل له و محاکاة مستقلّة بنفسها أو متصوّرة بحسن هیئة تألیف الکلام و قوّة صدقه أو قوّة شهرته أو بمجموع ذلک و کلّ ذلک یتأکّد بما یقترن به من إغراب فإنّ الإستغراب و التعجّب حرکة للنّفس إذا اقترنت بحرکتها الخیالیة قوی انفعالها و تأثّرها» (القرطاجنی، ۱۹۶۶: ۷۱): شعر، سخنی است دارای وزن و قافیه که کارکرد آن، مطلوب و محبوب جلوه دادن اموری است که قصد تحبیب آن‌ها در میان است و ناخوشایند نشان دادن آن‌چه قصد زشت نمایاندن و تکریهش در میان است تا بدین وسیله شنونده را متمایل به چیزی یا از آن متنفّر نماید؛ این کار با استفاده از خیال‌انگیزی نیکو و شایسته و بازنمایی و محاکات قائم‌به‌نفس و مستقل و ساختار و بافت مناسب سخن در کنار نیروی صداقت و راستی سخن و شگفت‌انگیز بودن آن صورت می‌گیرد که تمام این امور به منزلهٔ تأکید و تبیین شگفتی نهفته در شعر است، زیرا احساس غرابت و شگفتی نفس، زمانی صورت می‌گیرد که در نزدیکی و مجاورت جریان خیال قرار گیرد که مایهٔ نیرومند گشتن انفعال و تأثیرپذیری جان می‌گردد.

اگر این تعریف حازم از شعر را به شکل دقیق مورد واکاوی و بررسی قرار دهیم درمی‌یابیم که حازم در آن به مهم‌ترین عناصر سازندهٔ شعر اشاره کرده‌است که عبارت‌اند از:

۱ –وزن و قافیه (موسیقی)
۲ –کارکرد شعر
۳ –خیال
۴ –محاکات
۵ –بافت و ترکیب مناسب
۶ –راستی و صدق
۷ –ابهام و پیچیدگی
۸ –ایجاد حیرت و شگفتی

حازم در تعریفی که از شعر ارائه داده با اشاره به موزون و مقفی بودن شعر به بعد موسیقایی آن نظر داشته‌است آن‌جا که می‌گوید: «الشعر کلامٌ موزونٌ مقفّی»؛ چنان‌که در بخش دیگری از سخنانش نیز موسیقی شعر را مورد توجه قرار داده‌است و در این باره می‌گوید: اغراض گوناگون

شعر مانند جد، هزل، فخر، حماسه و هجا باید با وزن‌های مناسبی که خیال مخاطب را بر می‌انگیزد همراه گردد، به عنوان نمونه شاعر در فخر باید از وزنهای سنگین و استوار و با صلابت بهره گیرد؛ چنانکه شایسته است در هزل و هجا، از وزنهای سبک و ساده استفاده نماید؛ همان‌گونه که شاعران یونانی برای هر غرض شعری، وزن شایستهٔ آن را به‌کار می‌گرفتند. (همان: ۲۶۶). همچنین به‌سان ناظران به مفهوم ارسطویی شعر که از زاویه‌ای منطقی و فلسفی به شعر نگریسته و گوهر شعر را خیال دانسته‌اند، حازم نیز به شکل بارزی، بر اهمیّت «عنصر خیال» در شعر و اثرگذاری آن تأکید کرده است «لشعر کلامٌ موزونٌ مقفّی من شأنه أن یحبّب إلی النفس ما قصد تحبیبه إلیها و یکره إلیها ما قصد تکریهه لتحمل بذلک علی طلبه أو الهرب منه بما یتضمّن من حسن تخییل له و محاکاة مستقلّة بنفسها...»

حازم در بخش دیگری از کتاب *منهاج*، دربارهٔ عناصر اصلی شعر می‌گوید: «یکون النظر فی صناعة البلاغة من جهة ما یکون علیه اللفظ الدال علیه الصّور الذهنیة فی نفسه و من جهة ما تکون علیه بالنسبة الی موقعه من النفوس من جهة هیأته و دلالته و من جهة ما تکون علیه تلک الصّور الذهنیّة فی أنفسها و من جهة مواقعها من النفوس من جهة هیآتها و دلالتها علی ما خارج الذهن و من جهة ما تکون علیه فی أنفسها الأشیاء التی تلک المعانی الذهنیّة صور لها و أمثلة دالّة علیها و من جهة مواقع تلک الأشیاء من النفوس»(همان: ۱۷).

در این متن، حازم شعر را مبتنی بر سه عنصر اساسی می‌داند که عبارت‌اند از:

۱- الفاظی که قالب شعر را تشکیل می‌دهند.

۲- معانی یا همان تصاویر ذهنی که در جامهٔ الفاظ بیان می‌شوند.

۳- جهان خارج که نسخهٔ اصلی تصاویر ذهنی موجود در شعر است(عصفور، ۵۷:۱۹۹۲).

هر یک از این سه عنصر را می‌توان به‌تنهایی یا در ارتباط با دیگر اشیاء مورد بررسی قرار داد. به عنوان نمونه واژگان را می‌توان به‌تنهایی و به‌عنوان ساخت‌های زبانی مستقل یا به عنوان نمودهای لفظی تصاویر ذهنی مورد بررسی قرار داد و همراه شدن و پیوند این سه عنصر در شعر که دریافت کننده را تحت تأثیر قرار می‌دهد عنصر چهارم یعنی همان تأثیر گذاری. توجّه به این عناصر در شعر از سوی حازم و تعریف تقریباً کامل او از شعر، این مدّعا را به حقیقت نزدیک می‌سازد که وی کوشیده‌است تا با بهره‌گیری از میراث نقدی و فلسفی گذشته، چیستی و ماهیت شعر و کارکرد آن را به شکل جدیدتر و دقیق‌تری مورد بررسی و ارزیابی قرار دهد.

آن‌چه در این تعریف، مبین رویکرد جدید و نوپردازانهٔ حازم نسبت به شعر است، هم‌خوانی آن با برخی تعریف‌های ارائه‌شده از شعر توسط ناقدان و صاحب‌نظران غربی است که قرن‌ها پس از او زیسته‌اند؛ چنان‌که می‌توان مضمون سخنان افرادی مانند جان درایدن[۱۲] و کروچه[۱۳] که خیال را گوهر اساسی شعر دانسته‌اند و به‌ویژه برگسون[۱۴] را که بیش‌تر بر مفهوم بازنمایی و محاکات در شعر تأکید کرده‌است در آن احساس کرد چنان که وی به شیوهٔ ادیبان غربی نظیر شلّی[۱۵]، کوکتو[۱۶] و تان[۱۷] «شگفت انگیز بودن شعر» را مورد توجه قرار داده‌است: «و کلّ ذلک یتأکّد بما یقترن به من إغراب فإنّ الإستغراب و التعجّب حرکة للنّفس إذا اقترنت بحرکتها الخیالیة قوی انفعالها و تأثّرها»(همان: ۷۱) و مدت‌ها پیش‌تر از ویلیام باتلر ییتز[۱۹] صمیمیت شاعر را ستوده‌است«و إنما یرجع الشاعر الی القول الکاذب حیث یعوزه الصادق و المشتهر بالنسبة الی مقصده فی الشعر.»(القرطاجنی، ۱۹۶۶:۷۲). امّا به طور کلّی، تعریف شعر از نظر حازم –که پیش‌تر بیان شد– بر دو مسألهٔ اساسی تأکید دارد که عبارت‌اند از:

۱ –تمرکز برروی شکل و قالب یا نمود ظاهری شعر و ویژگی‌هایی که شعر را از نثر جدا می‌سازد یعنی وزن و قافیه که حازم، جز در تعریف مذکور دربارهٔ شعر، در جای دیگری نیز بر وجود آن به‌ویژه در شعر عرب تأکید کرده است: «از فرط نیازمندی عرب به آرایش کلام، ویژگی‌هایی در سخن ایشان یافت می‌شود که در زبان‌های ملل دیگر نیست و از آن جمله است هماهنگی پایان مقطع‌ها در سجع‌ها و قافیه‌ها و ... این ویژگی، خاصّ عرب است.»(همان: ۱۲۲).

این سخنان حازم یادآور تعریف ابن‌سینا از شعر است که در آن، قافیه را از اختصاصات شعر عربی معرفی کرده و می‌گوید: «الشعر کلام مخیّل مؤلّف من أقوالٍ موزونةٍ، متساویة و عند العرب مقفّاة»(بدوی، ۱۹۵۳:۲۳) و البته با توجّه به تأثیرپذیری حازم از ابن‌سینا و ذکر نام او در جای‌جای کتاب منهاج این امر چیز شگفتی نیست.

۲ ـمفهوم صنعت در شعر. زیرا شعر، صنعتی معنوی است و اصول و قوانینی دارد که ناگزیر باید آن‌ها را آموخت و در آن‌ها تمرین و ممارست کرد. عرب‌ها در این مفهوم با ارسطو و آن‌چه او از مفهوم شعر و نقش خیال و محاکات در ساختن آن دریافته، تا حدود زیادی همداستان شده‌اند و هنگام تعریف شعر و بیان ماهیت آن، بیش از آن‌که به توضیح دربارهٔ قافیه به عنوان عنصر مختصّ شعر در زبان عربی بپردازند به دو عنصر خیال و محاکات که برگرفته از اندیشه و نقد یونانی بود و با ترجمهٔ *فن شعر* ارسطو به عربی منتقل شد، توجه نشان دادند زیرا افکار ارسطو نه تنها میان عرب‌ها و ایرانیان که در میان ادیبان و ناقدان اروپایی نیز رسوخ کرد و تا

قرن نوزدهم، اساس بیش‌تر نظریات نقدی آن‌ها را تشکیل می‌داد.

منشأ سرودن شعر از دیدگاه حازم

ارسطو در کتاب *هنر شاعری* توضیح داده‌است که شعر تحت تأثیر دو علّت که هر دو نیز طبیعی هستند پدید آمده، یکی وجود غریزهٔ محاکات و تقلید در انسان و دیگر لذّت ناشی از این تقلید و یادگیری. یعنی در حقیقت ارسطو عقیدهٔ افلاطون را دربارهٔ منشأ شعر و این‌که شعر با نیرویی ماورائی و غیبی مرتبط است رد کرده و آن را چندان متأثّر از إلهام و وحی نمی‌داند؛ بلکه از نظر او غریزهٔ تقلید و محاکات در نهاد انسان، طبیعی است چنان که ذوق، آهنگ، ایقاع و شناخت وزن در او امری طبیعی است و کسانی که از آغاز در این گونه امور بیش‌تر استعداد داشتند، اندک اندک پیش‌تر رفتند و به بدیهه‌گویی پرداختند و از بدیهه‌گویی آن‌ها شعر پدید آمد(همان: ۱۲).

حازم القرطاجنی نیز دربارهٔ منشأ شعر و انگیزه‌های سرودن در بخش‌های گوناگونی از کتاب خویش و به مناسبت‌های مختلف سخن گفته‌است اما نکتهٔ شایان توجه، این است که وی در بیش‌تر نظریات خود در این باره، وام‌دار ارسطوست چنان که در بیان اسباب شاعری و سرودن انسان، سخنان ارسطو را دربارهٔ عوامل بازآفرینی و محاکات تکرار کرده و می‌گوید: «لمّا کانت النّفوس قد جبلت علی التنبّه لأنحاء المحاکاة و استعمالها و الإلتذاذ بها منذ الصّبا و کانت هذه الجبلّة فی الإنسان أقوی منها فی سائر الحیوان فإنّ بعض الحیوان لامحاکاة فیه أصلاً و بعضها فیه محاکاة یسیرة: إمّا بالنغم کالببّغاء و إمّا بالشمائل کالقرد، اشتدّ ولوع النّفس بالتخیّل.» (القرطاجنی، ۱۹۶۶: ۱۱۶).

در این متن حازم، درست مانند ارسطو، محاکات و لذّت ناشی از آن را در انسان امری غریزی، و منشأ سرودن و اقبال انسان به گونه‌های مختلف هنر و از جمله شعر دانسته و توضیح داده‌است که حیواناتی مانند طوطی و میمون توانایی محاکات کردن را دارند و این درحالی است که بعد «آفرینش و نوآوری» در چنین محاکاتی یا به عبارت دقیق‌تر در تقلید طوطی و میمون وجود ندارد، چیزی که به محاکات در دنیای هنر زیبایی می‌بخشد. زیرا محاکات در هنر به معنی مطابقت کامل میان واقعیّت و اثر هنرمند نمی‌باشد.

خاستگاه شعر از دیدگاه حازم

دربارهٔ خاستگاه شعر در میان ناقدان و صاحب نظران، رویکردهای متفاوتی وجود دارد چرا که

بسیاری از آنان دربارهٔ خاستگاه شعر بر این باورند که شعر جوشش خودبه‌خود احساسات است و برخی خاستگاه اصلی شعر را در تأثیر برخاسته از آن می‌دانند، گروهی خاستگاه شعر را اکتشاف حقیقت در ژرف‌ترین و کامل‌ترین حالت آن دانسته و عده‌ای در بررسی مفهوم شعر بر متن تأکید می‌نمایند. با این وجود خاستگاه اجتماعی، فرهنگی و روانی در تعریف شعر دارای سابقه‌ای دیرینه است. نگارندگان در این جستار- نظر به تبیین خاستگاه اجتماعی، فرهنگی و روانی شعر و عوامل مؤثر در سرودن توسط حازم-کیفیت ترسیم و بررسی آن‌ها را توسط او مورد واکاوی قرار خواهند داد.

خاستگاه اجتماعی

یکی از مهم‌ترین خاستگاه‌های شعر، اجتماعی است که سراینده در آن زندگی می‌کند زیرا در پهنهٔ این اجتماع است که آگاهی و هویت هنرمند، بارور می‌گردد و ابداع و آفرینش شعری و نوپردازی شکوفا می‌شود. شاعر به عنوان یک فرد، جزء ناگسستنی اجتماع است و نوپردازی نیز رویکردی است جمعی. نظر به این‌که شاعر در جامعه‌ای خاص با روابط اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ویژه‌ای زندگی می‌کند، به گروه اجتماعی خاصی وابسته است و به ایدئولوژی خاصی باور دارد. از این جهت خاستگاه اصلی آفرینش شعری وی، جامعه است.

حازم القرطاجنی با در نظر گرفتن همین ابعاد و جوانب در سخنان خویش، به شکل ضمنی بر خاستگاه اجتماعی شعر و سرایندگی تأکید کرده و در این باره می‌گوید: کسی که در سرزمینی پرافتخار رشد نکرده‌باشد، در معانی مهارت اندکی کسب می‌کند و کسی که در میان امّتی فصیح نبالیده‌باشد مهارتی در الفاظ به‌دست نمی‌آورد و توان سرودن نظم نیکو را ندارد و آن‌کس که سفر، میان او و یارانش جدایی نیفکنده‌باشد و درد فراق را تجربه نکرده‌باشد، غزل و نسیب را لطیف و زیبا نمی‌سراید. (القرطاجنی، ۱۹۶۶: ۴۲).

خاستگاه فرهنگی

هر اثر هنری ریشه در آشنایی هنرمند با آثار پیش از خود دارد و هر شعر یا سروده‌ای متنی است که از متون پیشین زاییده می‌شود و مرجعی برای متون بعدی است. آگاهی شاعر از شعر دیگر شاعران - قدیم یا جدید- افق نگاهش را گسترده می‌سازد، سبکش را نیکو می‌گرداند و به او

نیروی تشخیص می‌دهد. این همان حقیقتی است که شاعری مانند «الیوت» بدان اشاره کـرده و توضیح داده‌است: شعری که اصالت کامل داشته و به گذشته مدیون نباشد وجود ندارد زیـرا اگـر شاعری به‌طور کامل با گذشته و میراث فرهنگی خود قطع رابطه نماید از بـه‌وجـود آوردن اثـری تازه ناتوان است؛ یعنی شاعر باید دارای نگاه تاریخی باشد و هنگام نوشتن شعر، تجربه‌های ادبی را از آغاز تا دوران معاصرش پیش رو داشته باشد و از آن الهام گیرد چرا کـه شـاعر بایـد میـراث ادبی کهن را به عنوان نظمی یک‌پارچه ادراک کند.(دستغیب، ۱۳۴۹: ۱۴۴).

حازم در این باره می‌گوید: روایت به همراه آزمایش، آبشخور شاعر اصیلی است که از همـان آغاز شاعری، محتاج آموختن است، همان‌گونه که ابوالطیب متنبّی شعرش را با تمرین و تکرار در طول بیست سال استوار گردانید و با این حال حتّی تا زمان مرگش، گاه راه درست و گـاه طریـق خطا را می‌پیمود و این تنها مختصّ او نیست و در پایان می‌افزاید:

شاعر در این تمرین‌هـا و جسـت‌وجوهـا، بـه دنبـال ارزش‌هـای زیبـایی‌شناسـی اسـت کـه دست‌یافتن بدان‌ها به طور کامل برای کسی امکان‌پذیر نمی‌باشد و هرچه قدر آگاهی و معلومـات شاعر در این زمینه بیش‌تر شود، عطش وی برای شناخت، فزونی می‌گیرد و طی کـردن مراحـل تجربه، او را آزموده‌تر و با تجربه‌تر می‌گرداند(القرطاجنی، ۱۹۶۶: ۸۸).

البتّه این بدان معنا نیست که توشه برگرفتن از تجربهٔ دیگران باعـث پـذیرش یـک فکـر و شیوهٔ مشخّص و تسلیم در برابر آن باشد بلکه این بدان معناست که معرفت و شناخت حقیقـی و واقعی همان چیزی است که شاعر با زیرکی و تجربـه و آزمـایش از دیگـر انسـان‌هـا و طبیعـت برمی‌گیرد.

از نظر حازم، شاعر باید به انواع مختلف فنون و علوم، آشنایی داشته باشد تا هنگام اندیشیدن برای سرودن شعر، با مشکل روبه‌رو نگردد ولی این وسائل و ابزار به تنهایی نمی‌توانند تأثیرگـذار باشند؛ مگر این‌که با عوامل دیگری همراه شوند. صرف، نحو و عروض مانند ابزار اوّلیه‌ای هستند که به‌تنهایی باعث پدید آمدن شعر نمی‌شوند بلکه شاعر به وسیلهٔ خیـال و بـا کمـک ایـن ابـزار اوّلیه، شعری می‌سراید که زبان آن فراتر از زبان عادّی باشد و موسیقی و صور خیال در آن مـوج زند. پس عناصر شعر در کنار یکدیگر به کمال می‌رسند امّـا اگـر قریحـه و ذوق ضـعیف باشـد، شاعر ناگزیر است هرچه بیش‌تر از وسایل و ابزار زبانی بهره گیرد. هرچند نمود فرهنگ و دانـش، صرف انباشتن مجموعه‌ای از اطّلاعات و داده‌هـا در ذهـن نمـی‌باشـد بلکـه فرهنـگ، بایـد بـه فلسفه‌ای تبدیل شود که زندگی را معنا کند.

خاستگاه روانی شعر از نظر حازم

بسیاری از اوقات حالتی روانی خاصی به شاعر دست می‌دهد که سبب غیاب او از جهان طبیعت گشته و او را به دنیای ماوراء رهسپار می‌سازد و چه‌بسا در زمان خاصی و تحت حالت‌های خاصی، توان سرودن شعر برایش مهیا گردد. از این جهت بسیاری از ناقدان، شعر را با الهام مرتبط ساخته و آن را به جهانی غیبی و وحی‌آمیز پیوند داده‌اند. حازم القرطاجنی نیز در روزگار خویش از هیچ یک از ابعاد خاستگاه روانی شعر، فروگذار ننموده و به تفصیل دربارۀ آن‌ها سخن گفته‌است.

او در بخشی از *منهاج*، انگیزه‌های سرودن را به «أطراب» و «آمال» تقسیم کرده و این سخن ناقدان را دربارۀ صفات یا به عبارت بهتر حالت‌های شاعران به هنگام سرودن شعر-که گفته اند: «نابغه» آن‌گاه که بترسد، «زهیر» آن‌گاه که بوجد آید و «جریر» آن‌گاه که به خشم آید بهترین شعرها را می‌سرایند- در دو واژۀ «أطراب» و «آمال» خلاصه کرده است (همان: ۴۱).

حازم، معتقد است علاوه بر این‌ها، عوامل دیگری نیز وجود دارند که سبب آفرینش شعر و سخنان شاعرانه می‌شوند که از آن جمله می‌توان به توان همانندسازی شاعر اشاره کرد. در این حالت شاعر برخی چیزهایی را که خود تجربه نکرده، ناخود آگاه، همانندسازی می‌کند و این امر او را به سوی سرودن شعر سوق می‌دهد. (همان: ۳۴۱). چنین شاعری، نیازمند تجربۀ حسّی نیست تا او را به سرودن وا دارد زیرا توان همانند سازی، در ذهن او تبدیل به یک عامل اساسی برای سرودن شعر می‌شود.

همچنین به نظر می‌رسد حازم با وجود نقل سخن ابوتمام که زمان‌های خاصی را برای سرودن به شاعران توصیه کرده‌است(همان: ۲۰۲) خود، پایبندی چندانی بدان ندارد زیرا وی در بخش دیگری از *منهاج*، بهترین شعر را شعری دانسته است برخاسته از فکری شیفتۀ هنر و علاقمند به موضوعی که فعال‌کنندۀ ذهن و حافظه است و از این رو بهترین نسیب و غزل از دیدگاه او شعری است که از روحی دردمند و اندوهگین و خاطری رنجور برخاسته‌باشد.(همان: ۳۴۱).

بر اساس این سخنان حازم، شاعر در انتخاب زمان سرودن نقشی ندارد زیرا از نظر او بهترین شعر، شعری است که از حالت شاعر برخاسته‌باشد و این حالت به زمان یا مکان خاصی محدود نمی‌باشد.

کارکرد شعر از دیدگاه حازم

ارائۀ توضیحی نسبی دربارۀ کارکرد شعر، با نظر به چیستی و ماهیت شعر و خاستگاه و انگیزه‌های سرودن امکان‌پذیر می‌گردد. هرچند تعیین کارکرد شعر دشوار است زیرا شعر، دارای کارکردی کلی و فراگیر است نه کارکردی مشخص و محدود. عبدالله‌العشی در این باره می‌گوید: از آن‌جا که شعر از تعداد بی‌شماری عناصر زبانی، زیبایی شناختی، معرفتی، جامعه شناختی و...شکل گرفته‌است، به اندازۀ تأثیر این عناصر دارای کارکردهای متفاوتی می‌شود اما به طور کلی گفته‌می‌شود کارکرد شعر، پدیدار ساختن یک معنای تأثیرگذار برای مخاطب است(العشی، ۳۲۱:۱۹۹۱). پس در بیان کارکرد شعر، تأثیرگذاری آن است که باید مورد توجه قرار گیرد و جالب آن‌جاست که حازم القرطاجنی در قرن هفتم به زیبایی به بیان کارکرد شعر پرداخته و بیان کرده است که کارکرد اثر ادبی در تأثیری است که در شنونده یا خواننده بر جای می‌گذارد و این تأثیر گاهی مربوط به خود فرد (دارای ریشۀ خودآگاهی فردی) است و گاهی مربوط به اجتماع؛ یعنی با ناخودآگاهی جمعی بشر، پیوند خورده است؛ ابزار این تأثیر از دیدگاه حازم، زبان است که به کمک واژگان، بافت متن را به‌وجود می‌آورد و شاعر آن را به شکل قالب‌ها و مضامین می‌سازد و در این راه از علوم جزئی زبان مانند دستور زبان، ترکیب و ساختار زبان، نشانه‌شناسی و لغت‌شناسی استفاده می‌نماید.(القرطاجنی، ۱۹۶۶: ۱۷).

همچنین حازم، کارکرد شعر را با حالات درونی انسان که مایۀ تمایل به چیزی یا نفرت از آن می‌گردد مرتبط دانسته است و بر این باور است که یکی از کارکردهای اصلی شعر، اظهار حالت درونی شاعر با به‌کارگیری نشانه‌های زبانی است(همان: ۷۷).

کارکرد شعر از نظر او، حاصل نوعی حالت درونی و روانی است که منجر به قبض و بسط یعنی ناراحتی و غم یا شادی و خوشحالی می‌گردد که وی از قبض و گرفتگی خاطر با نام «ضرر» و از بسط و گشادگی خاطر با نام «منفعت» یاد کرده است و ما برای نزدیک به ذهن ساختن این دو به جای «ضرر» واژۀ «نفرت» و به جای «منفعت» واژۀ «لذّت» را به‌کار می‌بریم. حازم دربارۀ لذّت می‌گوید: «ولمّا کانت المنافع کأنّها تنقسم إلی ما یکون بالنّسبة و الملاءمة مثل ما یوجد من مناسبة بعض الصّور لبعض النّفوس فیحصل لها بمشاهدة تلک الصّورة المناسبة لها نعیم و ابتهاج و ذلک

الإبتهاج نوع من المنافع لتلک النفس»(همان: ۳۳۸). این سخن او یادآور سخنان ارسطو دربارهٔ تراژدی است که آن را موجب تزکیهٔ احساسات و تحریک عواطف ظریف انسانی می‌داند.

وی در شاهکار نقدی خود، *منهاج البلغاء*، لذّت‌های حاصل از شعر را سه نوع دانسته است که عبارت‌اند از:

۱- لذّت ناشی از وجود هماهنگی و تناسب که این نوع لذت، مربوط به چیزهایی است که با خواستهٔ دل تناسب دارند و «نسیب» نامیده می‌شوند.

۲- لذّت ناشی از انجام دادن کاری برای کسی یا اعتمادی که موجب لذّت و منفعت اعتمادکننده می‌شود. این دسته مربوط است به چیزهایی که مایهٔ خشنودی درونی می‌گردند و «مدیح» نام دارند.

۳- لذّت ناشی از قدرت، ثروت یا کین‌خواهی و انتقام که این دسته مربوط است به بد و زشت شمردن چیزهایی که روح از آن‌ها نفرت دارد و چیزهایی که موجب لذّت نفس نمی‌شوند. حازم این هر دو را تحت عنوان «هجاء» مورد بررسی قرار داده‌است.(همان: ۷۷).

تصویر شعری در دیدگاه حازم

شعر، یک آفرینش دیگر، یک آفرینش تازه است، آفرینش تصویری که دستاورد خرد یا تنها احساس نیست بلکه زاییدهٔ لحظه‌ای است که احساسات، خرد و آن‌چه درون شاعر است با هم درآمیخته و یکی شوند؛ زیرا آفاق خیال شاعر گسترده تر و پیچیده تر از دیگران است. او چیزهای شناخته‌شده و معمولی را در تصویری بدیع و نو به ما عرضه می‌دارد، تصویری که یک معنای تازه و متفاوت را در برابر ما نمودار می‌سازد. پس شعر نتیجهٔ ارادهٔ بیداری است که نگاه جدیدی آن را سازماندهی می‌کند و عاطفهٔ تازه‌ای، خیال آن را به‌وجود می‌آورد.

حازم در تعریفی که از شعر ارائه کرده، ارزش شعر را به بازنمایی و محاکات و خیال موجود در آن دانسته‌است. یعنی به آفرینش و ایجاد تصاویر جدید توسط ذاتی آفرینش‌گر و با ذکر جزئیات یا استفاده از تصاویر شناخته شده با تکیه بر تکنیک غریب‌سازی و آشنایی‌زدایی و دگرگون ساختن ایده‌های مألوف که این‌گونه ارزشگذاری شعر به معنای در هم آمیختن ماهیت و کارکرد آن نیست. زیرا بازنمایی و خیالپردازی اگر به منزلهٔ همهٔ شعر به شکل سخنی منظوم نباشد، دست کم از مهم‌ترین عناصر ایجاد شعر است. محاکات در ادبیات حازم معادل توصیف حسّی است؛ چراکه نظریهٔ محاکات نزد او با مفهوم «طبیعت حسّی تصویر» ارتباط دارد و سخنان

او دربارۀ لزوم حسّی‌گرایی در تخییل و محاکات و ابعاد حسّی تصویر و بازسازی صحنه‌های جهان واقع در دنیای ذهن- که تقریباً ذهن را به‌سان دوربینی قرار می‌دهد که از هر چیز عکس بگیرد- این حقیقت را نشان می‌دهد که وی بیش‌تر محاکات را بدان مفهوم که هنر و به‌ویژه ادبیات را رونوشت و توصیف حسّی طبیعت خارج می‌داند، مد نظر داشته‌است.

حازم بر این باور است که شاعر هنگام محاکات، در کنار خیال‌پردازی، با توصیف مستقیم یا غیرمستقیم اشیاء، دریافت‌کننده را به تماشای چشم‌اندازهای طبیعت می‌برد. از نظر او تصویری که در خیال به‌وجود می‌آید و شنونده با تصوّر کردن یا خیال‌پردازی آن، تأثیر می‌پذیرد دو گونه است: ۱- تصویری نزدیک به تصویر موجود در شعر شاعر، با به‌کارگیری الگویی که او در معانی، سبک و چینش خاصّ کلمات خود ارائه داده‌است. ۲- تصویری متفاوت با تصویر ارائه‌شده در شعر شاعر یعنی یک تصویر ناگهانی و یک خیال تازه و فی‌البداهه که با خواندن شعر شاعر در ذهن خواننده یا شنونده ایجاد می‌شود.

همچنین حازم در بخش دیگری از *منهاج*، آن‌جا که دربارۀ اقتران میان دو معنا سخن گفته و بیان کرده که یا هر دو معنا در متن شعر دارای منزلت و جایگاه مشابهی هستند؛ یا در متن، جایگاه و منزلت متفاوت و دور از هم دارند، بر این نکته تأکید کرده‌است که اقتران، تنها در مورد معانی اشیاء موجود مصداق نمی‌یابد، بلکه معانی اشیائی که وجود خارجی ندارند و تنها امور ذهنی هستند نیز می‌توانند به شکل تصویر در شعر نمود یابند، تصویری که با تنوّع سبک‌های ساخت و ترکیب معانی و الفاظ دالّ بر آن‌ها و مرتّب ساختن آن‌ها به دست می‌آید. این دسته از تصاویر، بیان‌گر امور صرفاً ذهنی هستند که با روابط گوناگون میان معانی نمود می‌یابند و می‌توانند همان حالات اشیاء موجود را بپذیرند.

از دیدگاه حازم، شاعر می‌تواند همان‌طور که دربارۀ اشیاء موجود خبر می‌دهد، دربارۀ این تصاویر نیز خبر دهد، چیزی را به آن‌ها منسوب نماید و یا آن‌ها را پس‌وپیش نماید(همان:۱۵). یعنی شاعر، باید به شیوه‌های گوناگون، متن را مرتّب کند و میان تصاویرذهنی آفریده‌شده، تناسب ایجاد نماید. وی باید تمام تلاش خود را به کار گیرد تا همواره نوپردازی در اثر او وجود داشته‌باشد و از تکرار دور بماند.

نتیجه‌گیری

آن‌چه در پایان این جستار و با بررسی آراء و اندیشه‌های حازم دربارۀ شعر و ماهیت آن و عناصر

سازندهٔ شعر و شاخصه‌های اصلی یک متن ادبی به‌دست می‌آید، این است که وی در بررسی چیستی و ماهیت شعر، تصویر شعری و جایگاه خیال و محاکات در آن، از میراث یونانیان بهره گرفته‌است. همچنین وی از میراث ناقدان و بلاغت‌دانان عرب به‌ویژه قدامة بن جعفر، ابوهلال عسکری، عبد القاهر جرجانی و... نیزغافل نمانده‌است. هرچند در بهره‌گیری از میراث این دو گروه، وی تنها، مقلد و دنباله‌رو آراء آنان نبوده‌است بلکه برخی سخنان او در *منهاج*، بیان‌گر ناقص بودن فن شعر ارسطو و نیازمندی آن به برخی اضافات از دیدگاه اوست: «و لو وجد هذا الحکیم (ارسطو) فی شعر الیونانیین ما یوجد فی شعر العرب من کثرة الحکم و الأمثال و الإستدلالات و اختلاف ضروب الإبداع... لزاد علی ما وضع من القوانین الشعریة»(همان : ۶۹) یعنی از نظر حازم، اصول و قوانینی که ارسطو برای شعر وضع کرده، به علّت محدود بودن اغراض شعر یونانی و نبودن انواع تشبیهات و به‌ویژه تشبیه اشیاء نزد یونانی‌ها، ناقص است.

حقیقت آن است که حازم القرطاجنی، ادیب، ناقد و شاعری متعهّد بود که کوشید تا اهل زمان خویش را به حقیقت سرودن آگاه نماید و به نشانهٔ پایبندی به این تعهّد، شاهکار نقدی خود *منهاج البلغاء و سراج الأدباء* را به رشتهٔ تحریر درآورد که آن را اوج شکوفایی نقد ادبی نزد عرب شمرده‌اند و بلکه از آن با عنوان یکی از مراجع اصلی نقد قدیم عربی در تعیین حدود شعر یاد کرده‌اند ولی نگارندگان فراتر از همهٔ این مسائل بر این باورند که *منهاج البلغاء* حازم القرطاجنی نه تنها در روزگار نویسندهٔ آن بلکه تا دیر زمانی پس از او به منزلهٔ فن شعر و بوطیقای عرب بود.

یادداشت‌ها

۱- ابو عثمان عمرو بن بحر(۸۶۸-۷۷۵م)، از پیشوایان نقد در دورهٔ عباسی و صاحب کتب *البیان و التبیین*، *الحیوان* و *البخلاء*.

۲- ابوالقاسم الحسن بن بشر بن یحیی الآمدی(متوفی به سال۳۷۰ه) از ناقدان برجستهٔ عصر عباسی و صاحب کتاب *الموازنهٔ بین الطائیین*.

۳- ابوهلال الحسن العسکری(متوفی به سال۱۰۰۵م) ادیب و شاعر و صاحب کتب مشهور *الصناعتین* دربارهٔ نظم و نثر است.

۴- محمد بن احمد بن طباطبا العلوی(متوفی به سال۹۳۴م) ادیب، شاعر و ناقد برجستهٔ اصفهانی بود که از مهم‌ترین آثار اوست: *عیار الشعر*، *تهذیب الطبع* و العروض.

۵- ابراهیم ابن ابی الفتح ابن خفاجه(۱۰۵۸-۱۱۳۸م) شاعر اندلسی‌تبار که در وصف طبیعت، اشعار نیکویی دارد و در مقدمهٔ دیوان شعرش، دیباچه‌ای در نقد شعر نگاشته‌است.

۶- ابو محمد القاسم السجلماسی، ناقد برجستهٔ قرن هفتم و هشتم هجری و صاحب کتاب *المنزع البدیع فی تجنیس أسالیب البدیع* بود.

۷- ضیاء الدین نصر الله ابن اثیر(۱۱۶۲-۱۲۳۹م) از نویسندگان و ناقدان برجستهٔ زبان عربی است که در بغداد درگذشت و از آثار اوست: *المثل السائر فی ادب الکاتب و الشاعر والمستدرک*.

۸- ابو سعید عبد الملک اصمعی(۷۴۰-۸۲۸م) از برجسته‌ترین زبان‌شناسان عربی و از آثار اوست: *کتاب الأضداد*، *کتاب خلق الإنسان*، *کتاب الخیل* و *الأصمعیات*.

۹- ابو الفرج قدامة بن جعفر(متوفی به سال ۹۴۸م) نویسنده و ناقد برجستهٔ عربی و صاحب کتاب‌های *نقد الشعر* و *نقد النثر*.

۱۰-ابوالحسین اسحاق بن ابراهیم بن سلیمان بن وهب، فیلسوف و ناقد بزرگ قرن چهارم ه که در سال ۳۳۵ه، کتاب *البرهان فی وجوه البیان* را به رشتهٔ تحریر درآورد.

۱۱- ابو الحسن علی بن عبد العزیز الجرجانی(متوفی به سال ۳۹۲ه) فقیه، ادیب، ناقد و شاعری برجسته و صاحب کتاب مشهور *الوساطة بین المتنبی و خصومه* بود.

۱۲- جان درایدن (John Dryden)، (۱۶۳۱-۱۷۰۰م) نمایندهٔ برجستهٔ ادبیات نیمهٔ دوم قرن هفدهم و مشهور به ملک الشعرای انگلستان بود. ترجمه‌ها و آثار زیادی از او برجای مانده است که از آن جمله است: *افسانه‌ها* و *مرد مذهبی*.

۱۳- بندتو کروچه(corce)(۱۸۶۶-۱۹۵۲م) متفکر برجستهٔ ایتالیایی و سیاست‌مدار لیبرال بود که از آثار اوست: *تاریخ در مفهوم کلی هنر* و *کلیات زیبایی شناسی*.

۱۴-هانری برگسون(Bergsonk) (۱۸۵۹-۱۹۴۱م) فیلسوف مشهور فرانسوی بود. از مشهورترین آثارش می‌توان به *انگیزهٔ ناخودآگاه در حالت‌های هیپنوتیزم*، *تحول اخلاق* و *دو سرچشمهٔ اخلاق و دین* اشاره کرد.

۱۵- پرسی بیش شلی(percy bysshe shelly)(۱۷۹۲-۱۸۲۲م)شاعر تندرو و عصیان‌گر انگلیسی و از خانواده‌ای اشرافی و محافظه کار بود.

۱۶- ژان کوکتو(cocteau)(۱۸۸۹-۱۹۶۳م) هنرمند، نمایشنامه‌نویس، کارگردان تئاتر، فیلم‌ساز و

شاعر برجستهٔ فرانسوی بود؛ اثر مشهور او، *لپوتومارک* نام دارد.

۱۷- هیپولایت آدولف تان (Taine)(۱۸۹۳- ۱۸۲۸م) ناقد، مورخ و از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان فرانسوی در حوزهٔ تاریخ و ادبیات بود و بر ادبیات فرانسوی تأثیری غیرقابل انکار داشت.

۱۸- ویلیام باتلر ییتز(william Butler yeats) (۱۸۶۵-۱۹۳۹م) شاعر، ناقد و سناتور مشهور ایرلندی بود که در فرانسه درگذشت.

منابع

-آشوری ،داریوش .۱۳۷۳. شعر و اندیشه، چاپ اوّل،تهران: نشر مرکز.

-ابن خفاجه، ابراهیم، ۱۹۷۲م، دیوان، تحقیق حمید غازی ،ط۲، بیروت: دارالمعرفه.

-إبن سینا، أبوعلی الحسین بن عبد الله.۱۹۶۶م . الشفاء، المنطق، الشعر، تحقیق عبدالرحمن بدوی، القاهرة :مکتبة الدار المصریة للتألیف و الترجمة.

-ابن طباطبا العلوی، محمّد احمد. ۱۹۸۲م. عیار الشّعر، تحقیق عبّاس عبدالسّاتر، ط۱،بیروت :دارالکتب العلمیة.

-ابوموسی، محمّد محمّد، ۲۰۰۶م . تقریب منهاج البلغاء لحازم القرطاجنی، ط۱، القاهرة: مکتبة وهَیبة.

-أدیوان، محمّد.۲۰۰۴م .قضایا النّقد الأدبی عند حازم القرطاجنی، الدّار البیضاء: مطبعة النّجاح.

-الآمدی، ابوالقاسم.۱۹۵۹م .الموازنة بین الطائیین، تحقیق محیی الدین عبدالحمید، المکتبة التجاریة مصر.

-بدوی، عبدالرحمن.۱۹۵۳م . فن الشعر، مکتبة النهضة المصریة.

-الجاحظ، ابوعمروبن بحر. ۱۹۶۹م .الحیوان، تحقیق عبدالسلام محمّد هارون، ط۳،لبنان ،بیروت :دار احیاء التراث العربی.

- الجرجانی، علی بن عبدالعزیز.۱۹۶۶م. الوساطة بین المتنبّی و خصومه، تحقیق محمد أبی الفضل ابراهیم و علی محمد البجاوی، بیروت: دارالقلم.

-الخطیب، صفوة عبدالله. ۱۹۸۶م. نظریة حازم القرطاجنی، النقدیة و الجمالیة فی ضوء التأثیرات الیونانیة، مکتبة نهضة الشرق.

-دستغیب، عبدالعلی. ۱۳۴۹م . چاپ اوّل، هنر و واقعیت، تهران :نشر سپهر.

-زکریا، ابراهیم.۱۹۶۶م .فلسفة الفن فی الفکر المعاصر، قاهره: دار مصر للطباعة و النشر.

-السجلماسی، ابومحمد القاسم. ۱۹۸۰م . المنزع البدیع فی تجنیس اسالیب البدیع، تحقیق علال الغازی، ط۱، الرّباط:

مکتبة المعارف.

–شفیعی کدکنی، محمّد رضا . ۱۳۸۵.صور خیال در شعر فارسی،چاپ دهم، تهران :مؤسسه‌ی انتشارات نگاه.

–عزیز ماضی، شکری. ۲۰۰۵ م. فی نظریة الأدب، ط۱، بیروت :المؤسّسة العربیة للدّراسات و النشر.

–العسکری، ابوهلال . ۱۹۵۲م. کتاب الصّناعتین، تحقیق علی محمّد البجاوی و محمد أبوالفضل ابـراهیم، ط۱،دار احیاء الکتب العربیة، مطبعة عیسی الحلبی.

–العشی، عبدالله.۱۹۹۱م .نظریة الشعر فی کتابات الشعراء المعاصرین، جامعة وهران.

–عصفور، جابر. ۱۹۹۲م. الصّورة الفنّیـة فـی التـراث النّقـدی و البلاغـی، ط۳، المرکـز الثقـافی العربـی، بیـروت: الدارالبیضاء.

– غریّب، رز. ۱۳۷۸م .نقد بر مبنای زیبایی شناسی و تأثیر آن در نقد عربی، ترجمهٔ نجمه رجایی، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.

–الفارابی، ابونصر محمد بن محمّد.۱۹۷۱م .جوامع الشعر، تحقیق محمّد سلیم سالم، القـاهره: لجنـة إحیـاء التـراث الإسلامی.

–فتوحی، محمود.۱۳۸۵ . بلاغت تصویر، تهران :نشر سخن.

–قدامة بن جعفر، ابوالفرج:(دت)، نقد الشعر، تحقیق عبدالمنعم الخفاجی، بیروت :دارالکتب العلمیة.

–القرطاجنی، ابوالحسن حازم. ۱۹۶۶م. منهاج البلغاء و سراج الأدباء، تحقیق محمّد الحبیب ابن الخوجة، تونس :دار الکتب الشرقیه.